بازتاب عناصر بومی ـ فرهنگی در «خواب با چشمان باز»

نجمه دری*
حنیفه شریفی**

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۰
تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۰۸

چکیده

ادبیات بومی مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی مذهبی است که در پی نشان دادن شیوه‌ی زیست ملتی معین است. اثر خواب با چشمان باز، مجموعه‌ی چهارده داستان کوتاه نوجوان امروز است. از ویژگی‌های برجسته‌ی این مجموعه، ارائه‌ی تصویری زنده از مؤلفه‌های بومی ـ مذهبی ایرانی در همه جای کتاب است. ذکر این امر لازم است که مراد از بومی‌گرایی در این نوشتار، عناصر بومی در گستره‌ی سرزمین ایران و در معنای عام آن است. در پژوهش حاضر، عناصر بومی در دو بخش فرهنگ ملی و فرهنگ مذهبی بررسی شده‌است. نویسنده‌ی بومی‌گرا بارها در بخش فرهنگ ملی، به آداب و رسوم ملی، باورهای عوام، بازی و سرگرمی، کنایات وضرب المثل‌ها، غذاهای سنتی و نوع پوشاک ایرانی اشاره داشته‌است. در بخش فرهنگ اسلامی با تأکید بر مذهب شیعه، به ذکر مبانی، آداب و رسوم و سنت‌های مذهبی پرداخته‌است. دیگر شاخصه‌های فرهنگ ملی همچون هنرهای عامیانه، طب عامیانه، قصه‌ها، مشاغل بومی، صنایع و شاخصه‌های جغرافیایی حضور کمرنگ‌تری دارند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات اقلیمی، خواب با چشمان باز، عناصر بومی فرهنگ ملی، ادبیات داستانی

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس. n. dorri@modares.ac.ir
** دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان. hanifesharifi@gmail.com

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

۱ــ مقدمه

ادبیات بومی در حقیقت نوعی ادبیات است که بازتاب دهنده‌ی ابعاد و زوایای فرهنگی و هویتی یک ملت است؛ به گونه‌ای که این ابعاد، وجوه تمایز آن فرهنگ از سایر فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌هاست. «ادبیات بومی (اقلیمی) در زبان انگلیسی با کلمه‌ی ملت Native هم ریشه و به معانی زیر است: خالص، طبیعی، دست خورده، اصیل و قومی که در محلی واحد ساکن است. به اعتباری، ادبیات ایران را می‌توان (خاص اقلیمی ویژه) دانست و همین طور است ادبیات چین یا اسپانیا، اما ادبیات اقلیمی (بومی) در معنای خاص ادبیات است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده باشد.» (دستغیب،۱۳۸۰: ۱۵). برای نمونه، شروع جدی ادبیات روستایی با تک‌نگاری‌های غلامحسین ساعدی و جلال آل‌احمد آغاز و این تک‌نگاری‌های اجتماعی به رشد ادبیات منطقه‌ای منجر شد (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۵۰۸). اما ادبیات بومی در معنای عام آن، گستره‌ی وسیع سرزمین، وطن و فرهنگ و تمدن عامه را در برمی‌گیرد. هاشم‌پور به نقل از نجمی می‌نویسد: «از مقایسه‌ی رمان بومی و ناحیه‌ای می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات اقلیمی مربوط به یک منطقه و ناحیه‌ی خاص است و به بررسی ویژگی‌های مشترک اقلیم خاص می‌پردازد. بدین‌ترتیب نویسندگان اقلیمی معمولاً به قسمتی از جغرافیای منطقه‌ی ایران می‌پردازند، آن را توصیف کرده و آداب و رسوم آن را زنده نگه می‌دارند و این با عملکرد نویسندگان بومی‌گرا که بدون تغییر در هویت و ماهیت حقوقی و ملی با این پدیده برخورد می‌کنند تفاوت دارد.» (هاشم‌پور، ۱۳۹۲: ۱۹۹۰).

«فرهنگ در زبان فارسی معانی متعددی دارد، اما آنچه در اینجا مراد است همان است که در زبان‌های فرنگی culture و درعربی ثقافت می‌خوانند و آن عبارت است از مجموعه‌ی میراث‌های معنوی یک قوم اعم از آنچه محصول ادراک و عقل یا زاده‌ی ذوق و عاطفه‌ی ایشان باشد.» (محجوب، ۱۳۸۷: ۳۵).

واژه‌ی بین‌المللی فولکلور در زبان فارسی به فرهنگ عوام، فرهنگ توده، دانش عوام و... ترجمه شده‌است. فرهنگ عامه آیینه‌ی تمام نمای هویت فرهنگی ماست که از گذشته‌های دور سینه به سینه انتقال یافته و در اطراف و اکناف سرزمینمان به گردش در آمده‌است. «با بررسی متون گذشته از زمان شکل‌گیری فرهنگ مکتوب، به طور قطع می‌توان گفت که هیچ اثری را نمی‌توان یافت که خالی از بازتاب فرهنگ عامه در جلوه‌های گوناگون آن باشد.» (رادفر، ۱۳۸۰: ۱۵۳). قلمروی فرهنگ عوام بسیار گسترده است و تنها به حیطه‌ی ادبیات رسمی یا شفاهی منحصر نیست. شاخصه‌های آن سرزمین، تاریخ، آداب و رسوم، خوراک و پوشاک، طب سنتی، موسیقی، اعتقادات، مذهب و شریعت،کنایات وضرب‌المثل‌ها، قصه‌های عامیانه و ... را در برمی‌گیرد. «رابرت جورجز و مایکل جونز، نویسندگان کتاب فولکلور شناسی، نمونه‌های موارد فولکلوری را دربرگیرنده‌ی هزاران نوع می‌دانند و می‌گویند: با اینکه عنصر میانجی و ارتباطی بسیاری از نمونه‌ها یا گونه‌های فولکلور مانند قصه‌ها، تصنیف‌ها و ضرب‌المثل‌ها زبان است، لیکن نمونه‌های فولکلور غیر زبانی که در آنها زبان نقش مستقیم ندارد؛

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

مانند بسیاری از بازی‌ها همچون «قایم باشک» و بسیاری از آداب و رسوم و آیین‌ها، موسیقی، رقص، باورها ـ به جز باورهایی که زبان‌گردانند ـ بر نمونه‌های فولکلور زبانی پیشی دارند.» (بلوک‌باشی، ۱۳۸۱: ۲۰۲). بسیاری از این مؤلفه‌های فرهنگی، ریشه‌ای بسیار کهن دارند و تاریخ بسیاری از آنها به درستی مشخص نیست. «آنچه از اجزای فرهنگ عامه می‌توان استنباط کرد، این است که این اجزا بازتاب روحیات، خلقیات و آرزوهای هر ملتی است و ریشه در اعماق جامعه دارد.» (جعفری‌قنواتی، ۱۳۸۴: ۱۵). بی تردید در دنیای ماشینی و پر تحول امروز که بسیاری از نمودها و مظاهر فرهنگی در ورطه‌ی انهدام و نابودی گرفتارند، قلمروی پهناور ادبیات عرصه‌ی وسیعی برای گردآوری و ثبت و ضبط فرهنگ ملی است. یکی از شاخه‌های تناور ادبیات، داستان‌ها است که می‌تواند منبعی مناسب برای استخراج عناصر فرهنگی باشد. همان طور که بسیاری از آثار نویسندگان معاصر ایرانی ظرفیت بررسی و استخراج شاخصه‌های بومی را دارا هستند و در پیشینه‌ی این نوشتار، نمونه‌هایی ذکر می‌شود. خواب با چشمان باز اثر ندا کاووسی‌فر، نمونه‌ای از مجموعه داستان‌های معاصر است که بر عناصر بومی فرهنگی متکی است.

ندا کاووسی‌فر نویسنده‌ی اثر خواب با چشمان باز، متولد سال ۱۳۵۰ و از اهالی شیراز است. او پیش از این مجموعه داستان، رمان سه ترکه بر دوچرخه و من، میمون و پدر را در کارنامه‌اش دارد. خواب با چشمان باز یکی از آثار برجسته‌ی این نویسنده است که در سال‌های ۱۳۸۹-۱۳۸۸ برنده‌ی جایزه‌ی بهترین مجموعه داستان اول از بنیاد گلشیری شد. این اثر، جلوه‌گاه بسیاری از شاخصه‌های فرهنگ بومی ملت ایران است که با مطالعه و بررسی آن می‌توان به چشم‌اندازهایی از زوایای متعدد به گستره‌ی بیکران فرهنگ‌عامه و از گوشه‌هایی از هویت فرهنگی ایرانیان آگاهی یافت.

۱ـ۱ـ حوزه و محدوده‌ی پژوهش

آنچه در این مجال بدان پرداخته می‌شود، بررسی برخی از مؤلفه‌های فرهنگ بومی ایرانی ـ اسلامی در مجموعه‌ی داستانی خواب با چشمان باز است. مراد از بومی‌گرایی در این نوشتار، عناصر بومی در گستره‌ی سرزمین ایران در معنای عام آن و فرهنگ مردم جنوب کشور در معنای خاص است. در این نوشتار، مهم‌ترین عناصر بومی به دو بخش مربوط به عناصر بومی ـ ملی و بومی ـ مذهبی تقسیم می‌شود. هر کدام از این دو بخش نیز خود گزاره‌ها و زیر مجموعه‌هایی دارند که استخراج، تقسیم‌بندی و بررسی خواهد شد. برخی از مهمترین مظاهر فرهنگ بومی در آیین‌ها و مراسم و جشن‌های مذهبی و ملی نظیر آیین نوروز، بزرگداشت شب یلدا در زمستان، آیین‌های محرم و عزاداری، جشن‌های مربوط به ازدواج و ختنه سوران و ... ازین میان قابل ذکر است. همچنین تحلیل و بررسی برخی عقاید و باورهای عامه‌ی مردم و کنایات و ضرب‌المثل‌ها نیز گوشه‌هایی از فرهنگ بومی مردم هر سرزمین را نشان می‌دهد که در این پژوهش، در خصوص مردم جنوب کشور قابل توجه بوده‌است.

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

۱ـ۲ـ پیشینه‌ی تحقیق

درجلسه‌ی نقد کتاب فارس منتقدانی همچون حسن محمودی، محمد کشاورز و سندی مؤمنی، مجموعه‌ی داستانی خواب با چشمان باز را نقد کردند و به بیان ویژگی‌هایی همچون زبان، لحن و فرم داستان‌ها پرداختند.

سندی مؤمنی در تحلیلی با عنوان هشدار در هیأت کلمه، سه داستان سبز نارنج، خوشبختی ذوزنقه‌ای و شست دالی را از این مجموعه نقد کرده‌است. به اعتقاد این منتقد، ریشه‌ی اصلی روایت داستان‌ها از خانواده نشأت گرفته‌است. در این جامعه‌ی کوچک سه مشخصه‌ی اصلی نمود بیشتری می‌یابند: اعتقاداتی که بیشتر رنگ مذهب گرفته‌اند، بیماری و سردی روابط که به حس سرخوردگی و تنهایی منتهی می‌شود.

پژوهش‌های دیگری نیز در زمینه‌ی بررسی عناصر بومی بر دیگر داستان‌ها صورت پذیرفته‌است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مصطفی گرجی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی و تحلیل عناصر بومی (دینی و ملی) بزرگترین رمان فارسی» این ابعاد و زمینه‌ها را در رمان کلیدر طبقه‌بندی، بررسی و تحلیل کرده‌است.

حسن‌زاده و لفورکی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی کاربرد عناصر فرهنگ عامه (فولکلور) در آثار داستانی صادق هدایت» کوشیده‌اند تا به بررسی جلوه‌های فرهنگ عامه در داستان‌های هدایت بپردازند و نحوه‌ی به کار گیری این عناصر را در داستان‌های او بررسی کنند.

در پژوهشی دیگر هاجر سخاوت (۱۳۹۲) به بررسی عناصر بومی ایرانی در کتاب‌های تصویری کودکان پرداخته‌است. داستان‌های بررسی شده در این پژوهش، شامل کتاب‌های برگزیده‌ی شورای کتاب کودک در گروه سنی الف، ب و ج در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ است که از این میان، ۶۵ کتاب انتخاب شده‌است و از این تعداد، ۲۵ کتاب ـ که عناصر بومی در آنها حضور داشت ـ برگزیده و تحلیل شد.

نجمه دری و سیدمهدی خیراندیش (۱۳۹۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه‌ی بازتاب فرهنگ عامه در آثار سیمین دانشور و احمد محمود»، مؤلفه‌های فرهنگ عامه و شیوه‌ی حضور آنان در آثار این دو نویسنده را تحلیل، بررسی و مقایسه کرده‌اند.

۲ـ بحث و بررسی

کتاب خواب با چشمان باز، مجموعه‌ی چهارده داستان کوتاه نوجوان امروز است که عبارتند از: ایستگاه هشتم، بدیل، بستنی گل یخ، چهل ستون، خواب با چشمان باز، سبز نارنج، شست دالی، فصل شکار، لاک‌پشت، محاق، نامت را به من بده، خوشبختی ذوزنقه‌ای، کلید و آکواریوم. بیشتر داستان‌های این مجموعه، مسائل و مشکلات خانوادگی و معضلات و آسیب‌های اجتماعی را با لحنی زنانه ـ که در اکثر داستان‌ها شبیه هم شده‌است ـ انعکاس می‌دهند. از ویژگی‌ها و خصایص بارز این اثر، حضور پر رنگ عناصر بومی ـ مذهبی و جلوه‌های فرهنگی در همه جای کتاب

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

است که این مقوله خود گویای توجه و دلبستگی نویسنده به بهره‌وری فراوان از شاخصه‌های هویت بخش ملی و مذهبی سرزمینی است که به آن تعلق دارد.

جامعه‌ای که در اکثر داستان‌ها با آن روبروهستیم، جامعه‌ای سنتی است. تفکر سنتی بر این جامعه حکمران است. شخصیت‌های این داستان‌ها مصائب و مشکلاتشان را ناشی از قهر و تنبیه خدا، پیشانی نوشت و تقدیر، تاوان اعمال پیشین و مسائلی از این دست می‌دانند و تنها راه نجات را در پای‌بندی به معتقدات مذهبی همچون ادای نذورات و توسل به ائمه و گاه باورهای خرافی عوام همچون پناه بردن به طلسم و جادو و جنبل می‌پندارند. نگاهی که در این داستان‌ها نسبت به زن وجود دارد، از همان تفکر سنتی نشأت گرفته که بر صفحات کتاب سایه انداخته‌است. زن در برخی داستان‌ها شخصیتی است با اندیشه‌ی محدود و رشد نیافته که اسیر خرافات و موهومات است. بارها «ناقص عقل» خوانده می‌شود و جالب اینکه خود با کمال میل پذیرای این صفت است (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۹) و گاه مار خوش خط و خالی خوانده می‌شود که در پی فریب دادن و از راه به در کردن مردان است. در برخی دیگر از داستان‌ها، زن در نقش قربانی ظاهر می‌شود؛ قربانی که یا اسیر خودخواهی و بدخلقی‌های همسر است (همان: ۱۵)، یا قربانی که مورد آزار جنسی قرار گرفته و بنا بر عرف جامعه، ناچار به سکوت است. «آقای مؤدب مرد خپله‌ی زردنبویی است با عینک ته استکانی قاب مشکی، کفش‌های دو شماره بزرگتر از پایش و جلیقه‌ی چهار جیب سورمه‌ای که تابستان و زمستان ندارد.» (همان: ۶۰). داستان از زاویه‌ی دید زنی آغاز می‌شود که در ابتدای داستان، آقای مؤدب را با کلامی سرشار از تحقیر و تنفر معرفی می‌کند. ریشه‌ی این تنفر به خاطره‌ی تلخ دوران کودکیش باز می‌گردد. زمانی که کودکی ده ساله است توسط آقای مؤدب در مغازه‌اش مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد. او در مرکز خانواده‌ای قرار دارد که در آن از حمایت و صمیمیت خبری نیست. آنها علت سکوت یکباره و پریشانی دخترشان را بیماری می‌انگارند و در آخر آنچه برای این زن مانده، حس ترس، انتقام و هیولای این خاطره‌ی تلخ است که بر زندگی‌اش چنگ انداخته‌است.

با وجود شخصیت‌های سنتی، شکل و فضای داستان مدرن است. در برخی داستان‌ها همچون خواب با چشمان باز، داستان در حالتی از خواب و بیداری رخ می‌دهد. اغلب شروع داستان‌ها از میانه است و خواننده به طور مداوم با رفت و برگشت‌های زمانی برخورد می‌کند و در انتها با پایانی نافرجام، باز و اغلب ناشاد روبه‌روست. از ویژگی‌های دیگر این داستان‌ها، استفاده‌ی بسیار از زبان محاوره، اصطلاحات کوچه بازاری و گاهرکیک و تکیه کلام‌های عامیانه است. «خواهرم موهای صاف طلایی‌اش را با گیره، بست بالای سرش و گفت: ببین، خیلی هنر بکنند بدهندمان به یکی از همین سرهنگ‌های مفنگی که آخرش بیاوردمان همچین جایی کلفتی. گور باباشان! من که می‌گذارم فرار می‌کنم.» (همان: ۷۱). داستان شست دالی، در رفت و برگشت بین زمان حال و گذشته‌ی دو خواهر در نوسان است؛ خواهرانی با ذائقه و سرشت متفاوت.

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

دو خواهـر کـه یکـی در مرکـز و دیگـری در حاشـیه اسـت. خواهـری کـه در مرکـز اسـت از محـل سـکونت، نـوع تفریحـات و نـوع اندیشـه‌ی پـدر و مـادرش شـاکی اسـت، بـه نوعـی کـه علـت تمـام بدبیاری‌هایـش از جملـه انگشـت شسـت پایـش را کـه نـوزده سـال قبـل در سـانحه‌ای قطـع شده‌اسـت، آنهـا می‌پنـدارد. سـرانجام او خانـواده را تـرک می‌کنـد و راهـی سـفر می‌شـود. زمانـی کـه پـس از مدت‌هـا بـه نـزد خواهـرش بـاز می‌گـردد، دیگـر پـدر و مـادرش در قیـد حیـات نیسـتند، امـا او هنـوز علـت عمـده‌ی مشـکلاتش را از آنهـا می‌دانـد.

ایـن مجموعـه داسـتان سرشـار از عناصـر بومـی اسـت کـه نمودهـای آن در زندگـی واقعی مـردم ایـن مـرز و بـوم و طـرز زیستشـان مشـهود اسـت. در ذیـل بـه دو بخـش مؤلفه‌هـای فرهنـگ بومـی ـ ملـی و مؤلفه‌هـای فرهنـگ بومـی ـ اسـلامی کـه در اثـر بـه آنهـا اشـاره شده‌اسـت، پرداختـه می‌شـود:

۳ـ مؤلفه‌های فرهنگ بومی ـ ملی

۳ـ ۱ـ آداب و رسوم

آداب و رسـوم، مجموعـه اعمـال و رفتارهایـی اسـت کـه در میـان عامـه رایـج اسـت؛ ماننـد آداب و رسـوم ازدواج (خواسـتگاری، بلـه بـران، پاگشـا، ماه عسـل و ...)، آداب و رسـوم سـوگواری (هفتـم، چهلـم، پوشـیدن لبـاس سـیاه و ...)، جشـن‌های ملـی (چهارشـنبه سـوری، عید نـوروز، شـب یلـدا، سـیزده بـدر و ...)، انـواع بازی‌هـای بومـی، سـنت‌هایی مثـل ختنـه سـوران و ... .

نویسـنده در ایـن مجموعـه بـه بسـیاری از ایـن آداب و سـنن اشـاره کرده‌اسـت، امـا همـان گونـه کـه در متـن مشـاهده می‌شـود؛ بیـان وی کامـلاً اشـاره‌وار و گـذرا و بـه دور از توضیـح و تفصیـل اسـت. گرچـه خواننـده در سـیر داسـتان بـا حضـور پربسـامد ایـن عناصر روبه‌روسـت، واضـح اسـت کـه نویسـنده در پـی حواشـی و جزئیـات نیسـت و دغدغـه‌اش پیشـبرد سـیر داسـتان و نمایانـدن و پرداختـن بـه حـالات و افـکار و اندیشـه‌ی شـخصیت‌های اثـر اسـت. معرفـی و اشـاره بـه ایـن شـاخصه‌های فرهنگـی بـه منظـور پـر رنگ‌تـر جلـوه دادن حـال و هـوا و فضـای سـنتی داسـتان‌ها اسـت.

۳ـ ۱ـ ۱ـ آداب و رسوم ازدواج

ازدواج، آیینـی اجتماعـی و نیـازی روانـی، عاطفـی و اخلاقـی در تمامـی جوامع بشـری اسـت. ایـن آییـن جهانـی، بـه نوبـه‌ی خـود یـک سـنت و پدیـده‌ی فرهنگـی نیـز هسـت کـه در هـر جامعـه‌ای جلـوه و رنـگ و بـوی خـاص خـود را دارد. برخـی از عمومی‌تریـن آداب و سـنن ازدواج در ایـران از ایـن قـرار اسـت:

خواسـتگاری (بلـه بـران)، تعییـن مهریـه، نامـزدی، خوانـدن عقد نکاح، سـفره‌ی عقد، مراسـم حنابنـدان، شـب زفـاف، آییـن پاتختـی و پاگشـا، رفتن به مـاه عسـل و ... .

نویسـنده در نقـل قولـی کـه در ادامـه می‌آیـد، بـا اشـاره‌ای گـذرا از برخـی از آداب و رسـوم‌های ازدواج همچـون خریـد عروسـی، مراسـم جهیزبـران، خوانچـه آوران (مراسـم قبـل از عروسـی) و مراسـم پاتختـی و پاگشـا (مراسـم پـس از عروسـی) نـام برده‌اسـت. توضیـح تمامـی آنهـا در ایـن مجـال نمی‌گنجـد. بـرای نمونـه بـه طـور مختصـر بـه یکـی از آنهـا اشـاره می‌شـود:

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

ـ مراسم جهیزبران

مراسم جهیزبران مراسمی است که طی آن وسایل و دارایی عروس به خانه‌ی مشترک منتقل می‌شود.

«خبر رسید برادرم برای عروسی مه لقا سنگ تمام گذاشته. رندی کردند و خبرآوردند که برادرم انگار برای خواهر خودش باشد، توی حرف و گفتگو، خرید عروسی و جهیز بران و خوانچه آوران، پاتختی و پاگشا آنی از مه لقا و مادرش منفک نشده.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

ـ سنت رفتن به ماه عسل

از پدید آمدن این رسم زمان زیادی نمی‌گذرد. احتمالاً این سنت از فرهنگ‌های دیگر به ایران راه یافته‌است. بر طبق این رسم عروس و داماد پس از جشن عروسی به تعطیلات و سفری دو نفره می‌روند.

«وقتی عکسش را از مثلاً ماه عسلش بفرستد و توی عکس ببینی که چقدر چشم‌هایش خالی و بی رمق است..» (همان: ۳۱).

۳ـ ۱ـ۲ ـ آداب و رسوم تولد

ـ سنت نافبران

نافبران سنتی است که بر طبق آن با تولد نوزاد دختر، ناف او را به نام کسی می‌بریدند؛ به این معنی که در آینده می‌بایست این دو با هم ازدواج کنند.

«زری زن اولش بوده. دختر خاله و عقد کرده‌اش. نافبر بوده‌اند.» (همان، ۱۰۷).

ـ رسم ختنه‌سوران

ختنه‌سوران جشنی است که به مناسبت سلامتی کودک و به منظور اجرای فریضه‌ای دینی برگزار می‌شود. نویسنده در بخش‌هایی از کتاب به این رسم کهن اشاره می‌کند:

«ممکن نبود کسی زن نصرالله را جایی بدون ساطورش دیده باشد؛ عزا یا عروسی، ختنه‌سوران یا سفره‌ی ابوالفضل، ساطور مثل کیف یا کلاه زیر بغلش بود.» (همان: ۱۱۶).

۳ـ ۱ـ ۳ـ آداب و رسوم مرگ و عزاداری

آیین عزاداری در میان ایرانیان به اشکال مختلفی برگزار می‌شود. از جمله آدابی که در مراسم عزاداری بین اغلب مردم ایران به ویژه اهل تشیع رایج است، عبارتند از: پوشیدن لباس سیاه، فاتحه‌خوانی، خیرات و طلب آمرزش برای متوفی، برگزاری مجالس متعدد از جمله روز سوم، هفتم چهلم و سالگرد به منظور ادای احترام، یادآوری متوفی و دلجویی از کسان و بازماندگان وی:

«بچه‌ی خواهرش توی مراسم هفت، توی حیاط مسجد جست وخیز می‌کرد.» (همان: ۱۵).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

۳ـ۱ـ۴ـ اعیاد و جشن‌های ملی

از دیرباز تاکنون، جشن‌های ملی قسمتی از فرهنگ و تمدن سرزمین کهنسال ایران را تشکیل می‌داده که به مناسبت‌های مختلف، در ایام ویژه‌ای از سال برگزار می‌شده‌است؛ برای نمونه جشن نوروز باستانی، جشن مهرگان، جشن سده، جشن سپندارمذگان (اسفندگان)، شب یلدا، چهارشنبه سوری و ... . برخی از این جشن‌ها تا به امروز در بین مردم برگزار می‌شود و برخی نیز متروک مانده است. توضیح تمامی این جشن‌ها در این مجال نمی‌گنجد، به ناچار به ذکر نمونه‌هایی از نویسنده‌ی این مجموعه داستان اکتفا می‌شود:

ـ جشن شب یلدا

«کلمه‌ی یلدا یک واژه‌ی سریانی به معنای زایش است که توسط مانی و پیروان او به ادبیات ایران وارد شده‌است. چون شب تولد حضرت عیسی مسیح را آن شب می‌دانستند؛ لذا به آن شب یلدا می‌گفتند.» (اختری، ۱۳۸۳: ۱۵). یکی از آداب و رسومی که در این کتاب از آن یاد شده، سنت شب یلدا است. این مراسم در شب آخر آذرماه که طولانی ترین شب سال است، برگزار و شب یلدا یا شب چله نامیده می‌شود. مردم این جشن را با شب‌نشینی به همراه تناول هندوانه، انار، تنقلات و ... برگزار می‌کنند. «نمی‌خواهم آقای مؤدب بمیرد، می‌خواهم مثل من زجر بکشد. نمی‌فهمم فرق هفته و ماه و سال به چیست؟ چرا باید امشب شب یلدا باشد یا مثلاً عید نوروز؟» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۶۵).

ـ عید نوروز باستانی

نوروز یا جشن آغاز سال نو یکی از مردمی‌ترین جشن‌های ایرانیان است. مردم با اشتیاق از روزها قبل، با رسوم دیگر همچون کاشت سبزه و خانه تکانی به پیشواز این جشن باستانی می‌روند. هنگام شروع سال نو رخت نو می‌پوشند و سفره‌ی هفت سین پهن می‌کنند. از سنت‌های دیگر این جشن، عیدی دادن و دید و بازدید از خویشاوندان است.

«نمی‌خواهم آقای مؤدب بمیرد، می‌خواهم مثل من زجر بکشد. نمی‌فهمم فرق هفته و ماه وسال به چیست؟ چرا باید امشب شب یلدا باشد یا مثلاً عید نوروز؟» (همان).

ـ حاجی فیروز

در روزهای نزدیک نوروز، حاجی فیروز با لباسی قرمز و چهره‌ای سیاه با دایره و دنبک به میان مردم می‌آید و به شیرین‌کاری می‌پردازد.

«پس‌انداز هر ماه مان را می‌ریزیم توی قلک حاجی فیروزش که از همدان آورده‌ایم. متعجب است که چرا سانتاکلاز یا همان بابانوئل می‌تواند از توی کوله‌ی جادوییش به بچه‌ها هر چه دوست دارند هدیه بدهد، اما حاجی فیروز باید دایره‌ی زنگی‌اش را بگیرد جلوی مردم و گدایی کند.» (همان: ۱۴۳).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

ـ آداب عید دیدنی

از سنت‌های دیرینه‌ی عید نوروز، دید و بازدید از همسایه و خویشاوندان است.

«آگهی فوت آقای مؤدب را توی تاریک روشن یک غروب فروردین که همه یا رفته‌اند عید دیدنی یا توی خانه‌هاشان مهمان دارند، در همین روزنامه دیواری محل می‌بینم.» (کاووسی فر، ۱۳۸۸: ۵۹).

ـ آیین چهارشنبه سوری

چهارشنبه سوری نام آیینی باستانی است که در چهارشنبه‌ی آخر هر سال برگزار می‌شود. در این جشن، آتش بزرگی افروخته می‌شود و مردم در حال پریدن از روی آن چنین می‌خوانند: «زردی من از تو، سرخی تو از من.» مردم با این عمل طبق باوری باستانی می‌خواهند آتش زردی و بیماری را از آنها بگیرد و به آنها گرما، نیرو و شادابی بخشد.

«سالی یک بار شب‌های چهارشنبه سوری از این سر تا آن سر بچه‌ها غیبشان می‌زد، می‌دانستند که دیر یا زود سر و کله‌ی ربابه پیدا می‌شود.» (همان: ۱۱۶).

۳ـ ۲ـ کنایات و ضرب‌المثل‌ها

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که می‌تواند بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ مردم باشد، ضرب‌المثل‌های ایرانی است. بسیاری از این ضرب‌المثل‌ها متأثر از شرایط اجتماعی و عصاره‌ی اندیشه‌ها و عقاید پیشینیان ماست که به نسل‌های بعد منتقل شده‌است. «ضرب‌المثل‌ها آیینه‌ی تمام‌نمای فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید و اندیشه‌ها، طرز زندگی، منش، مناسبات، تمدن، اخلاق و معیار ذوق ملت‌هاست.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

کنایات و ضرب‌المثل‌ها از جمله دیگر مؤلفه‌هایی است که به وفور در این کتاب مشاهده می‌شود. این شاخص بیانگر همان گفتار عامیانه و کوچه بازاری است که در بین شخصیت‌های داستان رواج دارد. در ذیل به نمونه‌های اندکی اکتفا می‌شود:

ـ سگ زرد برادر شغال است (دهخدا، ج ۲، ۱۳۶۳: ۹۸۵): کنایه از افراد مظلوم‌نمایی است که در باطن چهره‌ی دیگری دارند.

گفت: «سگ زرد برادر شغال است. شما دو تا برادر شرید. می‌ترسم شرتان دامن من را بگیرد.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۸۸).

ـ آسمان و ریسمان: دو چیز بی‌تناسب (دهخدا، ج۱، ۱۳۶۳: ۳۴). در اینجا کنایه است از زیاده‌گویی و سخنان بیهوده و بی‌سروته.

«اصلاً چه حکمتی دارد که یک زن شوهردار خوش آب و رنگ، هفته‌ای یک بار بنشیند کنج دل تو، توی حجره آسمان و ریسمان ببافد؟» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

ـ گلیم خود را از آب برآوردن: از عهده‌ی واجبات حیات یا لوازم معاش برآمدن (دهخدا، ج۳، ۱۳۶۳: ۱۳۲۲).

«نرگس همشهری و هم‌محله‌ای من بود ... نمی‌شد گفت شاگرد زرنگی است، اما گلیم خودش را از آب بیرون می‌کشید.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۷۹).

ـ مهره‌ی مار دارد: همه کس او را دوست گیرند و به معاشرت با او برآیند (دهخدا، ج۴، ۱۳۶۳: ۱۷۶۳).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

«می‌گفتیم این دمامه، با چال زنخدان و هزار جور طلسم و مهره‌ی مار دل از ما زن‌ها می‌برد، چه برسد به مردهای احمق چشم و گوش بسته.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

۳ـ۳ـ باورها و اعتقادات عامیانه

«بخش عمده‌ای از شخصیت انسان را باورها و عقاید او تشکیل می‌دهد. قسمتی از این باورها از محیط و محل زندگی او نشأت می‌گیرد. نویسنده‌ی بومی با نشان دادن باورهای مردم، خواننده را با قسمتی از خصوصیات و ویژگی‌هایشان آشنا می‌کند. هنگامی که در برابر پدیده‌ها به دلایل عقلی و منطقی دست نمی‌یابند از جانب خود علت‌ها می‌سازند که همه ناشی از درماندگی آنها در برابر مشکلات است؛ چون هیچ وسیله‌ای برای دفع این مشکلات و رنج‌ها ندارند، دست به دامان عقاید و باورهایی از جانب خود می‌شوند.» (هاشم‌پور، ۱۳۹۲: ۱۹۹۵).

در هر جامعه‌ای باورهایی در میان مردم وجود دارد که جزئی از فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد. برخی از این اعتقادات و باورها صحیح و بسیاری دیگر اوهامی بی‌ریشه و بی‌اساس هستند. خرافات خیالات و پندارهای باطلی است که گاه در رفتار و کردار عوام مشاهده می‌شود و در فرهنگ تمام جوامع به قوت و ضعف وجود دارد. بدیهی است که هر چه بهره‌ی انسان از آگاهی و علم کمتر باشد، بیشتر اسیر این امور و اندیشه‌های فاقد مبنای عقلی می‌شود و در گرداب خرافات می‌افتد. نویسنده در اثر خود از باورهای عامه مردم استفاده کرده‌است تا به نوعی به اثر خود رنگ و بوی فرهنگی و ملی ببخشد.

از شاخصه‌هایی که به فراوانی در این اثر به چشم می‌خورد، باورهای خرافی عامه همچون اعتقاد به شگون و فال، جادو جنبل و امثال آنهاست. این مؤلفه‌ها در داستان «نامت را به من بده» بیشتر دیده می‌شود. در زیر به نمونه‌هایی اشاره می شود:

۳ـ۳ـ۱ـ اعتقاد به طلسم و جادوگری

«گاهی شک می‌کنم که شاید این کاغذها نوعی دعای سیاه باشد که مثل زهر از پوست دست به خیال آدم نشت می‌کند. مادر تعریف می‌کند که قدیم‌ها که از این دست‌خط‌هایی که عقل آدم را می‌دزدیدند، توی بساط کولی‌ها پیدا می‌شد. شاید من هم مثل نرگس اسیر جادوی‌شان شده‌ام.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۸۱).

«شک نکن که چیزخورش کردند. مگر همین برادرت را چیز خور نکردند؟! طوری کشاندندش توی خانه‌شان که آب هفت طلسم چاره‌اش نمی‌کرد.» (همان، ۱۱۷).

«مادر مثل شیر زخم خورده به زمین و زمان کفر می‌گفت. خدا و پیغمبر و چهل انبیا را شاهد گرفت و روی پشت بام نماز رسوایی خواند و شیشه شیشه ادرار بچه‌ی نابالغ روی در خانه‌ی دایی پاشید تا اینکه مه لقا همراه دختر و مادرش از این محله جاکن شدند و رفتند جایی که کسی نبود تا از رفت وآمدهایشان خبری به مادر برساند.» (همان: ۱۱۹).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

۳ـ۳ـ۲ـ اعتقاد به اجنه و از ما بهتران

«خودش می‌گفت توی دکانش یک جن کوتوله دارد که همه‌ی خبرها را به او می‌رساند.» (کاووسی فر، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

«می‌گفتند با از ما بهتران سر و سر دارد. دیده بودند که نیمه‌های شب جن‌های سم‌دار، پچ پچکنان توی خانه‌اش خزیده‌اند.» (همان).

۳ـ۳ـ۳ـ پندارهای خرافی

«مادرشان فکر می‌کرد که تنها باعث و بانی مرگ آدم‌ها خون است. انگشت‌شان که می‌برید، دستمال را با نیرویی ناپیدا که توی انگشت‌های استخوانی‌اش جمع می‌شد، روی بریدگی آنقدر فشار می‌داد تا جیغ‌شان در می‌آمد. ایمانی راسخ داشت که آدم‌ها یا از کم‌خونی می‌میرند یا از پرخونی. می‌گفت بدا، بدا به حال کسی که خونش بوی آسمان بشنود، یا رنگ زمین تشنه ببیند.» (همان: ۱۹).

۳ـ۳ـ۴ـ اعتقاد به شگون، بدشگونی، نحسی و فال بد

«اول صبحی پشت سر مرده نباید حرف زد، شگون ندارد.» (همان: ۱۱۹).

۳ـ۴ـ پوشاک

«پوشاک یکی از مهمترین جنبه‌های دیداری یک فرهنگ و شاید بارزترین آنها باشد. به همین دلیل تأثیر و گستره‌ی این جنبه از فرهنگ را در زمینه‌های متفاوت‌تر می‌توان مشاهده کرد که برای مطالعه و بررسی و شناسایی آن می‌باید حوزه‌های علمی چون، تاریخ، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، هنر و مانند آن مورد پژوهش قرار گیرند.» (چیت‌ساز، ۱۳۷۸: ۳۰).

یکی از آشکارترین نمودها و مظاهری که به فرهنگ و تمدن هر جامعه تمایز می‌بخشد، طرز پوشش آن ملت است. در سرزمین پهناور ایران با وجود آب و هوای مختلف و تنوع و تعدد اقوام آن، نمونه‌های خاص و متنوعی از پوشش مشاهده می‌شود. پوشاک نقش ویژه‌ای در شناخت اقوام و ملت‌ها دارد و ابزار خوبی برای نشان دادن بخشی از هویت ملی و اعتقادی انسان‌ها به شمار می‌رود؛ برای نمونه با دیدن بانویی با چادری مشکی به موقعیت و قسمتی از هویت او آگاه می‌شویم و اطمینان می‌یابیم که او زنی مسلمان است. یکی از شاخصه‌های هویت بخش ایرانی ـ اسلامی موجود در این اثر، اشاره به پوشش‌های زنان و مردان ایرانی همچون عرقچین، چادر، مانتو، روبند، روسری، لچک، شال و مانند این‌هاست. برخی مانند روبنده و عرقچین مخصوص جنوب ایران و به خصوص مناطق ساحلی استان هرمزگان است.

ـ «فقط یک ردیف پایین عرقچین سبزش مو دارد. بقیه‌ی سرش مثل صحرای محشر خشک و پوسته پوسته است.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۰۹).

ـ «هردومچش پرتاپر النگوی تراش‌دار بود و با یک شال نازک هی سینه‌اش را می‌پوشاند.» (همان: ۱۰۷).

ـ «چادر به سر کشید و روبنده زد، رفت اندرونی امام جمعه.» (همان: ۱۲۱).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

ـ «لبه‌ی مانتوش را با دست محکم کشید.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۷).

ـ «دختر دایی را یادت هست؟ کک و مکی بود با موهای حنایی. همیشه‌ی خدا هم یک لچک سرش بود.» (همان: ۹۴).

ـ شیشه‌ی ماشین را پایین آورد و به خواهرش گفت: «روسریت رو ببر عقب، خفه شدی!» (همان: ۸).

۳ـ۵ ـ غذاهای بومی

«یکی از جنبه‌های مهم شناسایی و احیای غذاهای بومی توجه به جنبه‌های فرهنگی و روانی است، غذاهای بومی از خصوصیت فراتغذیه‌ای برخوردار می‌باشند. حفظ هویت‌های قومی، ملی و نژادی بخش جدایی‌ناپذیر این نوع غذا می‌باشد.» (شفقی و همکاران، ۵۱:۱۳۸۵). از دیرباز صدها نوع غذای سنتی در بین خانواده‌های ایرانی وجود داشته که امروزه بسیاری از آنها همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر فرهنگ غنی ایرانی از خاطرها فراموش شده‌است. توجه به بازتولید و شناسایی این غذاها دست‌آویزی برای وصل شدن به فرهنگ ملی و حفظ آن است. در جامعه‌ی سنتی که در داستان‌ها با آن روبرو هستیم، زنان مسئولیت تهیه و پخت غذا را برعهده دارند. عمده‌ی غذاهایی که در این اثر به آنها اشاره می‌شود، از انواع غذاهای اصیل ایرانی‌اند و کمتر با غذاهای جدیدی روبرو می‌شویم که امروزه به سفره‌های ایرانی راه یافته‌اند. این خود برگرفته از فضای سنتی حاکم بر اثر است. نویسنده در این اثر به غذاهایی همچون، آبگوشت، فسنجان، تاس‌کباب کلم، کشک بادمجان و مانند این که نمادی از غذاهای سنتی ایرانی است اشاره می‌کند:

ـ «مادربزرگ با دو گیس بافته، روی پیراهن کرپ دوشین سیاه، با گل‌های بنفش ریز هنوز زنده است و دارد برای شام پدربزرگ آب‌گوشت می‌پزد.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۳۱).

ـ «بنده‌ی خدا زن و زندگی که ندارد ... دوشنبه‌ها هر کسی چیزی از زیر چادرش بیرون می‌آورد، می‌گذارد گوشه‌ی آبدارخانه‌اش. هر کسی بسته به وسعش؛ یکی کشک بادمجان، یکی خورشت فسنجان، اگرهم کسی نذرش قبول شده باشد مرغ شکم پر.» (همان: ۱۰۷).

۳ـ۶ ـ بازی و سرگرمی

بازی‌های بومی ـ محلی قسمتی دیگر از فرهنگ مردم ما را تشکیل می‌دهند. این بازی‌ها که از نسل‌های قبل‌تر به یادگار مانده‌اند، گاه ریشه‌ای بسیار کهن دارند و به درستی معلوم نیست که چه کسانی آغازگر آنها بوده‌اند. از جمله ویژگی‌های این بازی‌ها، نیاز به حداقل امکانات و وسایل و اجرای دسته‌جمعی آنهاست. «این بازی‌ها چه به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد هیجان و فراغت تلقی شوند، چه به عنوان برنامه‌ای ورزشی، بخشی از الگوی فرهنگی ما هستند که این روزها در صورت بی‌توجهی، در ورطه‌ی فراموشی کامل سپرده خواهند شد. با فراموشی آنها بخشی از

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

خاطـره‌ی رفتـاری پـدران و مادرانمـان را از دسـت می‌دهیـم.» (نیکبخـت، ۱۳۸۸:۶۱).

نویسـنده در ایـن مجموعـه داسـتان، بـه صـورت اشـاره‌وار و گـذرا بـه چنـد نمونـه از بازی‌هـای سـنتی همچـون شـش‌خانه و قایـم باشـک اشـاره کرده‌اسـت:

۳ـ۶ ـ۱ـ شش‌خانه بازی (لی‌لی)

لی‌لـی یـا شـش‌خانه بـازی، یـک بـازی گروهـی اسـت کـه اجـرای آن بـه وسـایل زیـادی نیـاز نـدارد. وسـایل مـورد نیـاز ایـن بـازی تکـه‌ای سـنگ، گـچ و زمیـن صـاف اسـت. ابتـدا مسـتطیلی می‌کشـند و بـه شـش خانـه‌ی شـماره‌گذاری شـده تقسـیم می‌شـود. در هـر نوبـت یکـی از شـرکت‌کنندگان بـه ایـن بـازی می‌پردازنـد؛ بـه ایـن ترتیـب کـه سـنگ را در خانـه‌ی اول می‌انـدازد و لی‌لـی کنـان بـا پـا، سـنگ را از خانه‌هـا عبـور می‌دهـد تـا از خانـه‌ی شـش خـارج شـود. در مرحلـه‌ی بعـد، سـنگ را بـه خانـه‌ی دو و الـی آخـر می‌انـدازد. وقتـی فـردی تمـام مراحـل بـازی را بـدون خطـا انجـام داد، برنـده شده‌اسـت و می‌توانـد یـک خانـه بخـرد و شـرکت‌کنندگان بایـد بـرای عبـور از آن از او اجـازه بگیرنـد.

«دختر کوچکی توی کوچه شش‌خانه بازی می‌کند.» (کاووسی‌فر، ۱۳۸۸: ۶۰).

۳ـ۶ ـ۲ـ قایم باشک

تعـداد نفـرات در ایـن بـازی نامحـدود اسـت. روش بـازی ایـن گونـه اسـت کـه یـک نفـر گـرگ می‌شـود، چشـم‌هایش را می‌بنـدد و تـا یـک عـدد مشـخص مثـلاً بیسـت یـا پنجـاه می‌شـمارد و بقیـه‌ی شـرکت‌کنندگان در طـول ایـن مـدت در مکانـی مخفـی می‌شـوند. پـس از اتمـام شـمارش، گـرگ چشـمانش را بـاز و تـلاش می‌کنـد دیگـران را پیـدا کنـد. در صورتـی کـه گـرگ هـر کـدام از شـرکت‌کنندگان را پیـدا کنـد، بایـد او را بـا نامـش صـدا کنـد و بـا گفتـن کلمـه‌ی سک‌سـک، محـل مخفـی شـدنش را آشـکار سـازد. ایـن بـازی معمـولاً در فضـای بـاز اجـرا می‌شـود.

«یـاد گرفتـه بودیـم بدحرفـی کنیـم، از پسـرهای هـم محله‌مـان کـه همبازی‌مـان بودنـد و گاهـی تـوی قایم‌باشـک مـی بوسـیدندمان.» (همـان: ۷۱).

۳ـ۷ـ مؤلفه‌های بومی ـ مذهبی

در بسـیاری از داسـتان‌های ایـن مجموعـه، دیـن و مذهـب ـ کـه در ایـن کتـاب دین اسـلام بـا تأکیـد بـر مذهـب تشـیع اسـت ـ از جایـگاه ویـژه‌ای برخـوردار اسـت. نقـش مذهـب در داسـتان‌های کلیـد، خوشـبختی ذوزنقـه‌ای، نامـت را بـه مـن بـده، بدیـل، ایسـتگاه هشـتم و به ویـژه داسـتان محـاق پررنگ‌تـر اسـت. گویـی مذهـب بـه مثابـه‌ی تکیه‌گاهـی قـوی و عامـل نجاتی‌اسـت کـه شـخصیت‌های داسـتان‌ها در برابـر مشـکلات، اضطراب‌هـا، پریشـان‌حالی‌ها، و وحشـت و خـود باختگـی می‌تواننـد بـه آن پنـاه برنـد. از دیـد شـخصیت‌های این داسـتان‌ها، بسـیاری از مواقـع چـاره‌ی گره‌هـای کـور و کلیـد حـل مشـکلات در پای‌بنـدی بـه معتقـدات مذهبـی، ادای نـذورات، توسـل، نوشـتن نامـه‌ی عـرض حاجـت بـه صاحب‌الزمـان و مـواردی از ایـن دسـت اسـت. بسـیاری از مواقـع نیـز بـا ایـن پنـدار کـه تقدیـر هـر شـخص قبـل از تولـدش معلـوم اسـت، تمـام مصائـب را حکمـت خـدا می‌داننـد و تسـلیم سرنوشـت‌اند.

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

برای نمونه در داستان محاق، مذهب عامل نجاتی از پریشانی و سردرگمی است. در این داستان مرد جانباز، همسرش و سیدرضا ـ که متولی محلی مذهبی است ـ سه شخصیت اصلی و مرکزی داستان هستند. محمود، جانبازی نخاعی است که در جبهه با گاز خردل شیمیایی شده و اثرات آن روز به روز از میزان هوشیاری‌اش می‌کاهد. «سید رضا متولی پنج تن است ... او خودش می‌گوید که سی سال بیشتر است که روز و شبش را اینجا سر کرده و نشده کسی بیست وخمه را پر کرده باشد و کارش یک سره نشده باشد. می‌گوید: اگر نذرت را تمام و کمال به جا بیاوری، البته پاک و طیب و طاهر، خوش بو و خوش‌رو، شوهرت یا این ور دنیا می‌افتد یا زبانم لال آن طرفی. رد خور ندارد.» (کاووسی فر، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

در این اثر، شاخصه‌های دینی و مذهبی آنقدر گسترده و پربار است که اشاره به تمامی آنها در این مجال نمی‌گنجد. در ذیل به صورت گذرا به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۳ـ۷ـ۱ـ آداب و سنن خاص مربوط به مذهب

ـ اعیاد و جشن‌های مذهبی

«دوشنبه عید غدیر توی خانه‌ی دایی عقدکنان می‌گیریم. شش هفت ماه بعد، روز ولادت صاحب‌الزمان جشن عروسی.»

ـ آیین زیارت اماکن مقدس مذهبی

«صبر کردم پدر برود قم، سالی یک بار می‌رفت. می‌گفت برای رونق کسب و کار است.» (همان، ۳۷).

«آن سال تابستان پدر یک هفته کف دستش را بالا آورده بود که یعنی مو ندارد تا سرانجام باغ سرهنگ شهپر، توی جایی به اسم چاه تلخ، جای زیارت مشهد مادر را گرفت.» (همان: ۷۱).

ـ آیین عرض حاجت و توسل به بزرگان دین

گفتم: «یا قمر بنی هاشم. چشمم را بستم و توی دلم امن یجیب خواندم.» (همان: ۸۸).

«مادر یک هفته مثل چشمه‌ی جوشان غرید. برای مه‌لقا پیغام و پسغام فرستاد که می‌رود خانه‌ی دامادش عارض می‌شود. یک نامه‌ی عرض حال هم برای صاحب‌الزمان نوشت و داد همسایه‌مان بیندازد توی چاه جمکران.» (همان: ۱۲۴).

ـ آیین نذر کردن

«چند روزی است که دسته کلیدم گم شده. برای پیدا کردنش هفت هزار قل الله نذر کرده‌ام و به سال تولد پدرم ذکر یا علی.» (همان: ۱۴۶).

ـ آیین مذهبی سفره انداختن

«ممکن نبود کسی زن نصرالله را جایی بدون ساطورش دیده باشد، عزا یا عروسی، ختنه‌سوران یا سفره‌ی ابوالفضل، ساطور مثل کیف یا کلاه زیر بغلش بود.» (همان: ۱۱۶).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

ـ آیین روضه‌خوانی برای اولیای دین

«مـن بچه‌هایـم را بـا روضـه‌ی ام‌البنیـن تـوی ایـن دعـا و آن سـفره بـزرگ کـرده‌ام.» (کاووسـی فـر، ۱۳۸۸: ۹۲).

ـ آیین و تشریفات سوگواری برای اولیای دین

«نمی‌دانـم مـال کـی را خـورده‌ام یـا از دیـوار خانـه کـدام بنـی بشـری بـالا رفتـه‌ام. دهـه‌ی محـرم قبـل از همـه زیـر علـم می‌رفتـم، بعـد همـه می‌آمـدم سـر خانـه زندگـی‌ام. سـه شـب بـه هیئـت شـام مـی‌دادم، سـه تـا صبـح بـه بچه‌هـای دارالایتـام نـان و قاتـق. نشـد کـه یـک بـار سـهم امـام و خمـس و زکات، قاطـی باقـی پول‌هایـم بشـود. چـرا بایـد بچه‌هـای مـن طـوری باشـند کـه جرئـت نکنـم تـوی چشـم مـردم نـگاه کنـم؟» (همـان: ۹۲).

۳ـ۷ـ۲ـ اشارات و تلمیحات به بزرگان و شخصیت‌های دینی

سـیدرضا می‌گویـد: «حـرف حسـاب جـواب نـدارد خاتـون. زن حکـم مـار را دارد. غیـر ایـن بـود کـه حضـرت آدم قربانـش بـروم، فریـب نمی‌خـورد.» (همـان: ۱۱۱).

«پسـرکم بـه عیسـای چلیپـا بـر تـارک آسـمان اشـاره می‌کنـد و می‌پرسـد، مـا هـم عیسـی داریـم؟ می‌گویـم داریـم، بسـمل شـده، خونیـن و غریـب، بی‌کـس و تشـنه لـب. می‌گویـد: «ببیـن تـوی مدرسـه‌مان می‌گوینـد عیسـی بـه دیـدار پـدرش رفته‌اسـت، بـرای همیـن هـر دوتایشـان خوشـحالند، تـو چـرا گریـه می‌کنـی؟ می‌گویـم نمی‌دانـم، شـاید بـرای غربـت حسـین، زخـم هـای عیسـی، هجـر زینـب یـا تنهایـی مریـم؟!» (همـان: ۱۴۴).

۳ـ۷ـ۳ـ باورها و اعتقادات دینی

ـ اعتقاد به تنبیه خدا و تاوان اعمال گذشته

«می‌دانـی داداش خـدا تنبیهـم کـرده. بـه خاطـر کارهایـی اسـت کـه نبایـد می‌کـردم. خیلی‌هایـش را برایـت نگفتـه ام ... .» (همـان: ۲۲).

«مـادر هـم زیـر لبـی می‌گویـد: ایـن هـم تقـاص نامردی‌هایـی اسـت کـه پـدر در حقـش کرده.» (همـان: ۹۰).

ـ اعتقاد به وجوب بزرگداشت و احترام به سادات

«هر چه نباشد سید اولاد پیغمبر است. آه بکشد، عرش خدا می‌لرزد.» (همان: ۱۰۶).

ـ اعتقاد به محرم و نامحرم

گفـت: «خواهـرا شـما سـادات‌اید، خـوب نیسـت جلـو نامحـرم سـر برهنـه باشـید.» (همـان: ۱۱۱).

ـ اعتقاد به پیشانی‌نوشت و تقدیر

می‌گویـم: «مـن زن ضعیـف ناقص‌العقـل، چـی از حکمـت خـدا می‌دانـم؟ پیشـانی نوشـت هـر کـس قبـل از بـه دنیـا آمدنـش معلـوم اسـت.» (همـان: ۱۱۲).

ـ اعتقاد به آیات و احادیث

«مه‌لقا طعنه می‌زد که پیامبر سفارش کرده از زن لوچ و آبله‌رو پرهیز کنید.» (همان: ۱۲۰).

«مرد مسلمان چهار تا زن عقدی می‌تواند بگیرد، به قدر استطاعت صیغه.» (همان: ۱۲۲).

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان داد که می‌توان این اثر را به دلیل حضور پربار مؤلفه‌های بومی، در زمره‌ی آثار بومی قرار داد. در این اثر، مهم‌ترین عناصر بومی مربوط به دو بخش عناصر بومی ـ ملی و بومی ـ مذهبی است که هر کدام از این دو بخش نیز خود زیرمجموعه‌ها و گزاره‌هایی دارند.

نویسنده در بخش فرهنگ ملی به کنایات و ضرب‌المثل‌ها، آداب و رسوم ملی همچون عید نوروز، آیین سوگواری، مراسم ازدواج، شب یلدا، چهارشنبه سوری و ... اعتقادات و باورهای عامه، برخی از انواع پوشاک زنان و مردان ایرانی، بازی‌های محلی و برخی از انواع غذاهای بومی اشاره کرده‌است. نویسنده با بهره‌وری فراوان از این عناصر، در پی فضاسازی بومی در اثرخویش است. اگرچه حضور این عناصر معمولاً اشاره‌وار و گذراست، از حد معرفی فراتر نمی‌رود و در سیر اصلی و مرکزی داستان‌ها نقش چندان برجسته‌ای ندارد؛ با این حال، نویسنده با طول و تفصیل بیشتری به باورهای خرافی به عنوان شاخصه‌ای که معرف و بازتاب دهنده‌ی افکار و اندیشه‌های برخی از شخصیت‌های داستان‌هاست، پرداخته‌است.

در بخش فرهنگ اسلامی، تأکید نویسنده بر مذهب تشیع است و بارها از مظاهر و آیین‌های ویژه‌ی این مذهب در داستان‌ها یاد می‌کند. از مصادیق بارز آن، گرایش نویسنده به ذکر آداب و رسوم و آیین‌های مذهبی از جمله اعیاد و جشن‌های مذهبی، آیین توسل، سنت نذر و قربانی، ذکر مکان‌های مقدس مذهبی، اشاره و تلمیحات به بزرگان دین، سوگواری و یادآوری آنها و ... است. در این بخش با حضور پر بسامد عناصر مذهبی روبه‌رو هستیم. نویسنده در بسیاری از داستان‌ها به ویژه داستان محاق نه به صورت اشاره‌وار، بلکه به تفصیل از شاخصه‌های مذهبی بهره برده‌است. شخصیت‌های این داستان‌ها در پی آنند که در سایه‌ی مذهب از رنج روحی‌شان بکاهند و به سکون و آرامش برسند.

کاووسی‌فر، نگارنده‌ی بومی‌گرا در این اثر بیش از شاخصه‌های جغرافیایی و اقتصادی به مؤلفه‌های فرهنگی ـ مذهبی توجه نشان داده و به خوبی توانسته‌است حال و هوای بومی به اثرش ببخشد.

منابع و مآخذ

بلوک‌باشی، علی (۱۳۸۱)، «*مقدمه‌ای بر فولکلورشناسی*»، نامه‌ی انسان‌شناسی، شماره‌ی ۱: ۱۹۹-۲۰۲.

جعفری (قنواتی)، محمد (۱۳۸۱-۱۳۸۲)، «*ادبیات اقلیمی*»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۶۵ و ۶۶: ۱۴۰-۱۴۵.

چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۸)، «*گفتگو: پژوهش در مورد پوشاک ایرانیان*»، کتاب ماه هنر، شماره‌ی ۱۷ و ۱۸: ۳۰-۳۲.

حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و احمدی‌لفورکی، مهدی (۱۳۹۰)، «*بررسی کاربرد عناصر*

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

فرهنگ عامه (فولکلور) در آثار داستانی صادق هدایت»، مطالعات زبانی بلاغی، شماره‌ی ۳: ۳۹-۷۰.
دری، نجمه و خیراندیش، سیدمهدی (۱۳۹۳)، «*مقایسه‌ی بازتاب فرهنگ عامه در آثار سیمین دانشور و احمد محمود*»، دو فصلنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامه، سال دوم، شماره‌ی ۳: ۷۹-۱۰۳.
دستغیب، سیدعلی (۱۳۸۰)، «*درباره ادبیات بومی*»، ادبیات داستانی، شماره‌ی ۵۶: ۱۷-۱۴.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳)، امثال و حکم، ج ۱، ۲، ۳ و ۴، چاپ ششم، تهران: سپهر.
ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۷)، «*تفاوت کنایه و ضرب المثل*»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره‌ی ۱۰: ۱۰۹-۱۳۴.
رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، «*جلوه‌های فرهنگ عامه در ادبیات فارسی*»، نامه‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۳۹: ۱۵۳-۱۵۸.
سخاوت، هاجر (۱۳۹۲)، «*بررسی عناصر بومی ایرانی در کتاب‌های داستانی تصویری کودکان ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵*»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه شیراز.
شفقی، خسرو؛ دلشاد، علی؛ سالاری، هادی؛ خواجوی، عبدالجواد؛ اکرامی، علی؛ صنیعی، نزهت و عصمت خواجه (۱۳۸۵)، «*شناسایی انواع غذاهای بومی و تعیین مواد اولیه‌ی روش پخت آنها در جمعیت تحت پوشش پایگاه تحقیقات جمعیتی شهر گناباد*»، ویژه‌نامه‌ی تحقیقات جمعیتی، دانشگاه علوم‌پزشکی شهرکرد، ۴۶-۵۳.
کاووسی‌فر، ندا (۱۳۸۸)، *خواب با چشمان باز (مجموعه داستان)*، تهران: چشمه.
گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، «*بررسی و تحلیل عناصر بومی (دینی و ملی) بزرگترین رمان فارسی*»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره‌ی ۱۱: ۲۵۵-۲۷۲.
محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، *ادبیات عامیانه‌ی ایران (مجموعه مقالات درباره‌ی افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)*، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷)، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران: چشمه.
هاشم‌پور، معصومه و پویان، مجید (۱۳۹۲)، «*بازتاب عناصر اقلیمی در آثار مرادی کرمانی (با تکیه بر داستان نخل و خمره)*»، مجموعه مقالات هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ۲۰۰۰-۱۹۸۸.
نیکبخت، محمد (۱۳۸۸)، «*نقش بازی‌های بومی محلی در حفظ فرهنگ*»، رشد آموزش تربیت بدنی، شماره‌ی ۳۰: ۶۰-۶۱.
http://www.chouk.ir/maghaleh-naghd-gotogoo/102-negah.html

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]

The Representation of Indigenous-Cultural Elements in Sleeping with Open Eyes

N. Dori[1]
H. Sharifi[2]

Abstract

Nativist literature consists of a set of religious-cultural elements that try to represent the lifestyle of certain nations. The book entitled Sleeping With Open Eyes is a collection of fourteen stories for today's teenagers. The book depicts lively pictures of the indigenous-religious lives of people in Iran in every single page and that is the prominent characteristic of it. It should be noted that buy using the word nativism we mean indigenous elements throughout Iran and its general meaning. The present study has analyzed indigenous elements is two segments of national and religious culture. The nativist author of the book has referred to national rituals, popular beliefs, games and hobbies, metonymies and proverbs, traditional food and costume in the national-cultural part of the book. In the Islamic part, the author has elaborated on religious principles and rituals, with a special emphasis on the Shia faith. Other elements of national culture, such as popular arts, popular medicine, tales, old professions, and geographical features have a less significant presence in the book.

Keywords: Climate-based literature, Sleeping with Open Eyes, Indigenous elements of national culture, fiction

1. Najme Dorri, Associate Professor of Persian Language and Literature, Tarbiyat Moddarres University.
2. Hanifeh Sharifi, ,Postgraduate, Persian Language and Literature, Hormozgan University.

[Downloaded from rdch.ir on 2026-11-23]